

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض کردم مرحوم شیخ انصاری در تنبیهاست استصحاب به مناسبت استصحاب در زمان و زمانیات در آنجا آورده اند از کلام استادشان مرحوم فاضل نراقی و آقای خویی در اینجا در ذیل صحیحیه اولای زرار آورده اند. و خلاصه این بحث البته خب چون به این صورت مطرح شده است جای مناسبت هم خب همین جا است. حالا یا اینجا یا آخر روایت. ما فعلا در آخر روایت متعرض می شویم. خلاصه این بحث یعنی اشکال فاضل نراقی منشأ شده است که آقای خویی استصحاب را در شبهات حکمیه جاری ندانند. حکمیه کلیه به تعبیر خودشان. در حکمیه جزئی یا در موضوعات خارجی استصحاب را حجت می دانند و توضیحات کافی عرض کردیم که اصلا رطح استصحاب در دنیای اسلام اساسا در همان شبهات حکمیه بوده است یعنی مشکل اساسی در دنیای اسلام همان شبهات حکمیه بوده است. موضوعیه تقریبا مقداریش قابل قبول بوده است مخالف هم داشته اند اما خیلی روی آن حساب نمی کرده اند. بحثی که بوده است حکمیه بوده است. بهرحال تاریخ مسئله را عرض کردیم و گفتیم اخباری ها مخصوصا یکی از اشکالات عمده شان بر اصولی ها جریان استصحاب در شبهات حکمیه است می گویند در شریعت به استصحاب عمل کرده اند.

و عرض کردیم که از زمان وحید بهبهانی به بعد تقریبا الی یوم هذا مشهور بین اصولیین جریان استصحاب در شبهات حکمیه است. مثل همان آبی که فرض کنید ده کتراب بوده است در آن خون ریخته اند تا قرمز شده است. بعضی حال التغیر من قبل النفسه. خود به خود رنگش عوض شد و سفید شد. آن هایی که قائل به استصحاب بودند گفته اند که این به اصطلاح چون اذا بلغ الماء قدر کر حالا که ده تا کتر هم هست این طاهر است. اینها را که قاعده استصحاب می کنند نجس است چون سابق هم نجس بود. آن ها هم که قائل به طهارت بودند مثل اطلاقات و این جور چیزها می گفتند دلیلی بر نجاست نداریم لذا آن اطلاقات حاکم است. این خلاصه بحث بود و عرض کردیم که مثال بارزش همان مسئله حرمت ظن بعد از انقطاع دم و قبل الاغتسال بود. این هم بود مطرح شده است در فقه عامه و تقریبا تا جایی که من به ذهنم می آید از عهد صحابه شاید تقریبا از عهد تابعین، صحابه که نه تابعین این مسئله مطرح شده است آن ها که قائل به استصحاب بودند استصحاب حرمت می کردند آن ها هم که قائل به استصحاب نبودند به اصاله البرائه و اصاله الحل و اصاله الاباحه تمسک می کردند می گفتند جایز است که در روایات ما هم فتوا فعلا به این دومی است. اجرای استصحاب نیست. بهرحال یکی از اشکالات اساسی اخباری ها بود که تبعا در این جهت مرحوم خویی نتیجتا با آنها موافق شد لکن فرقی این است که به آنها می گفتند روایات در شبهات موضوعیه

است اطلاق ندارد آقای خویی می گویند که نه اطلاق دارد لکن معارض دارد. فرقی همین است. آنها قائل به انصراف روایات استصحاب هستند و آقای خویی قائل به انصراف نیست لکن معارض دارد همین جور که استصحاب عدم جعل است یعنی روایات لا تنقض یقین بالشک هر دو استصحاب را می گیرد. هم استصحاب به تعبیر ایشان بقاء مجعول و هم استصحاب عدم جعل. این استصحاب هر دو را می گیرد. آن وقت یک قاعده ای دارند اگر ما بتوانیم با شواهد اثبات کنیم که یک استصحاب بر دیگری مقدم است فهو و الا هر دو استصحاب ساقط می شود. انشاء الله خواهد آمد در مباحث تعارض اصول مثلا در شک سببی و مسببی یکی مقدم است. دیگری جاری نمی شود. می آید توضیحاتش را عرض خواهیم کرد.

این راجع به طرح بحث. پس مرحوم خویی اشکالشان اساسا این است که استصحاب بقاء حرمت استصحاب بقاء نجاست در ماء متغیر معارض است به استصحاب عدم جعل. چون شارع این را منجز جعل نکرده بود. این استصحاب با آن معارض می شود در زمان زوال تغیر. یا در زمان انقطاع دم. خب آقایان هم اصرار دارند مخصوصا چون شیخ انصاری قدس الله نفسه اصرار به جواب دارد از کلمات استادش مرحوم نراقی غالبا بعد از ایشان آقایان همین راه را پیش رفته اند و جواب شیخ را قبول کرده اند. اما مرحوم آقای خویی کلام نراقی را با یک تغیر مایی قبول می کند و می گویند تعارض مستقر است و مستحکم است و با وجوهی که گفته شده است تعارض برداشته نمی شود. خب طبعا مسئله ای است که خب خیلی ظرافت درست کرده است. و عرض کردیم تا جایی که من اجمالا میدانم در شاگردهای آقای خویی می دانم عده ای با ایشان موافق هستند. عده ای هم با ایشان مخالف هستند. شاید اکثریت با مخالفین باشد. علی ای حال اجمالا در زمان بعد از اخباری ها مشهور بین اصولی ها جریان استصحاب است. الی یوم هذا. می خواهیم ن سبت سنجی کنیم در اصولی ها عدد کمی قائل به عدم جریان استصحاب هستند. و آنها هم بیشتر به همین تعارض که خویی فرموده اند. عرض خواهیم کرد که به نظر ما هر دو استصحاب جاری نیستند. نه عدم جعل جاری است نه استصحاب بقاء مجعول. عده ای گفته اند فقط عدم جعل جاری می شود عده ای هم گفته اند فقط بقاء مجعول. عده ای هم مثل آقای خویی هر دو را جاری می دانند. به ذهن ما می آید که هر دو جاری نیست نه این جاری است نه آن جاری است. انشاء الله توضیحاتش را بعد از یک سیری در کلمات ایشان.

عرض کنم که چون در اثنای کلام مرحوم خویی یک مثالی میزنند که این استصحاب شبیه استصحاب در شبهات مفهومی است که خود شیخ هم استصحاب را جاری نمی کند و این شبیه آن است آن هم واضح است. مثلا اگر فرض کنید شک کرد که آیا روز به غروب خورشید تمام می شود یا به استتار قرص یا به ذهاب حمره. خب می گویند استصحاب جاری نمی شود چون شک در مفهوم روز است. اگر شک در مفهوم روز شد، استتار قرص شد احتمالا دیگر روز باقی نیست. شبهه مفهومی است این. آن وقت در باب استصحاب بقاء

موضوع شرط است. اول باید موضوع باقی باشد. بعد از استتار قرص و قبل از ذهاب حمره، چون شک می کنیم در بقاء موضوع دیگر جای استصحاب نیست. آقای خویی می گویند ما نحن فیه هم از این قبیل است. این مثال را ایشان می زنند که ما نحن فیه هم از این قبیل است. حالا چون ایشان این مثال عرفی را زده اند یک مثال هم ما می زنیم البته نظیرش هم خواهد آمد در کلمات نائینی. یک مثال عرفی تر ما می زنیم که آقای خویی فرق بین این با آن مطلب را کاملاً روشن کند.

فرض کنید بعد از دو ساعت زید ایستاده بد. ما یا قبل از یک ساعت رفتیم زید ایستاده بود. یا نیم ساعت مثلاً. شک کنیم معروف به این است که استصحاب قیام می کنیم دیگر. اگر شک کردیم هنوز قائم هست یا خیر. آن وقت اینجا شبهه این است که قبل از اینکه ایستاده بود یا خوابیده بود یا نشسته بود. فرض کنید دو ساعت نشسته بود یک ساعت ایستاده بود. خب قبلش خوابیده بود عدم قیام. سؤال این است که الآن که من شک می کنم در قیام زید چرا استصحاب عدم قیام نمی کند؟ قبلش عدم قیام بود. ایشان یک ساعت ایستاده بود من دیدم الآن هم شک می کنم. نیم ساعت گذشته است استصحاب قیام. از آن طرف هم می دانیم که قبل از قیام ایشان نشسته بود عدم قیام. خب چرا استصحاب عدم قیام نمی کنیم؟

س:

ج: شما می گوید چون نقض شده است خب اینجا هم می گویند عدم نقض جعل شده است. شما می گوید استصحاب عدم نقض خب نقض شد. یعنی نکته فنی این است که عدم جعل نقض شد به جعل حرمت. دیگر به جعل حرمت بر نمی گردیم. چطور شما می گوید قیام؟ خب قبل از قیام عدم قیام بود. مگر این طور نبود؟ شما بگویند چرا الآن استصحاب عدم قیام نمی کند؟ سرش چیست؟ می گویم چون قیام آمد وسط. خب پس استصحاب عدم قیام نمی کنیم. اینجا هم دیگر استصحاب عدم جعل نکنید. چون شارع جعل حرمت نکرده بود درست است. بعد جعل حرمت کرد برای وجود دم این هم درست است. حالا هم انقطاع دم شد دیگر شما به عدم جعل بر نگردید. چرا بر می گردید؟ من می خاهم این نکته را بگویم که بحث برای شما کاملاً جا بیفتد. سؤالی که به آقای خویی مطرح است این است. روشن شد مثال عرفی من؟ شما چرا الآن بعد از الآن وقتی شک می کنید استصحاب قیام جاری می کنید استصحاب عدم قیام جاری نمی کنید. چرا؟ چون می گوید عدم قیام قطعاً منتقض شد به او دیگر بر نمی گردیم.

س: آقا در یک برهه زمانی خاص این اتفاق افتاد چرا زمان را دوباره...

ج: آنات زمان اگر زمان را قید بگیری بلکه استصحاب جاری نمی شود آقای خویی هم معتقد است. استصحاب بقاء مجعول جاری نمی شود. اگر بنا بگذاریم که زمان قید نیست ظرف است زمان را حساب نکنیم. اگر بنا بشود مثلاً قیام زید در یک ساعت بود می گوئیم هر زمانی هر لحظه ای یک قیام است این دیگر استصحاب قیام را نمی شود کرد. به تعبیر آقای خویی مفرد به تعبیر آقایان قید. اگر زمان را قید یا به تعبیر ایشان مفرد بگیریم که دیگر اصلاً استصحاب جاری نمی شود استصحاب بقاء مجعول هم نمی شود. نه جعل می شود نه مجعول. اگر زمان را قید نگیریم ظرف گرفتیم، فرض کلام این است الآن. روشن است من یک مثال خیلی عرفی واضحی زدیم که این روشن شود که آقای خویی که قائل است که استصحاب ها معارض است آیا در این موضوع خارجی هم معارض می داند ایشان؟ مثلاً زید الآن سه ماه است مالک این ماشین است خب قبلش مالک نبود از دیروز گفته شده است اختلاف شده است یکی می گوید که فروخت ماشین را یکی می گوید نفروخت. آیا شما می توانید استصحاب کنید؟ بلکه استصحاب بقاء ملک. خب شما می گوئید استصحاب بقاء ملک معارض است به استصحاب عدم چن قبل که مالک نبود. چرا عدم ملک قبل از سه ماه را استصحاب نمی کنید؟ استصحاب ملک می کنید؟

خب شما در جعل و مجعول همین طور بگوئید. عدم جعل. خب عدم جعل. روشن شد؟ شارع آمد جعل حرمت کرد. بعد از انقضاء دم شک می کنیم اگر شک کردیم همین حرمت این وجهی است که مشهور قائل هستند. همین حرمت را شما استصحاب کنید. نه عدم جعل را. چون عدم جعل برداشته شد.

س:

ج: خب نمی دانیم. نجاست که آمد دیگر همان را استصحاب کنیم.

س:

ج: جای استصحاب نیست که حکم را می خواهیم استصحاب کنیم نه دم حیض را. بگوئیم هنوز حرمت هست تا غسل کند. نه اینکه تا روز قیامت حرمت دارد. تا وقتی که یقیناً این برداشته شود. آن هم غسل کردنش.

س: ... این حالت دم مقدم است بر عدم دم

ج: شما از روایت از دلیل فهمیدید که حکم مقید به دم است. حکم را محدود فهمیده اید. آن بحث دیگری است.

س: من کاری به عرف ندارم من می گویم که

ج: الآن بعد از انقطاع دم چند استصحاب است؟

س: دو تا

ج: خب همان حرف آقای خویی شد خب شما دارید چه چیزی را استصحاب می کنید؟ پس موافق ایشان هستید. وقتی بنده رد کردم آن وقت اشکال فرمایید. وقتی ما آمدیم حرف آقای خویی را رد کردیم اشکالتان را بفرمایید. پس عرض کنم خدمتان که سؤالی که الآن، روشن شد نکته سؤال چیست؟ نکته سؤال خیلی لطیف است. چطور می شود آقای خویی یا کسانی که با ایشان موافق هستند استصحاب را می گویند معارض است خب در موضوعات خارجی هم همین طور است. زید قبل از نیم ساعت ایستاده بود شما استصحاب قیام می کنید. حالا فرض کنید زید یک ساعت دو ساعت ایستاده است قبلش که ایستاده نبود استصحاب عدم قیام هم بکنید خب. سؤال شما چرا استصحاب عدم قیام نمی کنید؟ می گوید عدم قیام فهمیدیم قیام کرد برداشته شد. خب. حال قیام. اگر برداشته شد دیگر به عدم قیام بر نمی گردیم. خب در باب عدم جعل هم همین را بگویید. جعل نبود برداشت شد شارع جعل کرد دیگر باز به عدم جعل چرا بر می گردید؟ من می خواهم ساده ترین اشکال و تصور را بگویم تا ببینیم آقای خویی تصویرشان در من اینها را می گویم برای اینکه تصویر آقای خویی از این تعارض روشن شود.

س: ... قیام با محیض فرق می کند. چون در محیض دوباره شبهه در همان

ج: آن اگر شبهه در مفهوم شد دیگر جای استصحاب نیست استصحاب بقاء مجعول هم نمی شود. مفهوم اگر شد دیگر شبهه نمی شود. البته مفهوم نیست. در معنای دلیل است. مفهوم نیست. اگر شما محیض را در مفهومش فرق بین حالت و وجود دم گرفتید استصحاب دیگر جاری نمی شود. احتیاج ندارد بگویم با تعارض ساقط می شود. من این را چند بار عرض کردم در موارد استصحاب به طور کلی یک جهات دیگر هم هست همه منحصر به استصحاب نیست. این را چند دفعه گفته ام. مثلاً در حیض ممکن است بگوید محیض حالت است. یسئلونک عن المحیض همین حالت است. این حالت با اغتسال از بین می رود. خب این استظهار دلیل است این ربطی به استصحاب ندارد. اگر فرض کردیم که اصلاً این هم واضح نیست برای ما آن وقت این طور می گویم که این خانم تا قبل از این حرمت داشت الان شک در بقاء حرمت داریم استصحاب بقاء حرمت می کنیم. آقای خویی می گویند استصحاب بقاء حرمت معارض است به استصحاب عدم جعل. چون قبل از دم که ایشان جعلی نداشت حرمت. این عدم جعل می آید تا الآن که انقطاع دم شد. باز هم ایشان

حکمی ندارد جعل ندارد. تا انقطاع مسلم است. تا وجود دم مسلم است. بعدش باید روشن شد من چه می خاهم بگویم؟ می خواهم اولاً ابتدائاً تصویر مسئله با قطع نظر از تعبد به زید و عمرو برای شما واضح و روشن شود که اصلاً مسئله چیست. چطور می شود شما استصحاب عدم قیام را با قیام معارض نمی دانید؟ فرض کنید شما وضو گرفتید از خواب بلند شدید حالت حدث بود وضو گرفتید طهارت پیدا شد. حالا چرتی زدید. شک می کنید که آیا وضو هست یا خیر. شما می گوید استصحاب بقاء وضو می کنیم بقاء طهارت می کنیم. خب بقاء طهارت معارض است با استصحاب حدثی که قبل از وضو بود. خب حدث که یقینی بود که. چون شما وضو گرفتید تا حد چرت این مسلم با طهارت است حالا چرتی زدید شک کردید. اگر شک کردید استصحاب طهارت می کنید چرا استصحاب حدث نمی کنید خب؟ خب قبل از طهارت هم حدث بود قبل از طهارت هم عدم طهارت بود. چرا عدم طهارت را استصحاب نمی کنید؟

س: استاد اگر دلیل اول دلیل لفظی بود شما به عام قبل از تخصیص تمسک می کردید یا استصحاب مخصص می کردید؟

ج: اینجا بحث مخصص نیست. اصلاً خود عنوان استصحاب است بحث کاری به تخصیص نداریم. اینجا ایشان آمده است می خواهد بگوید ما استصحاب طهارت می کردیم خب چرا استصحاب حدث نمی کنید؟ چون از خواب که بیدار شدی این حدث هست تا مابعد این شک. تا ما بعد این خوابی که مشکوک است. خب شما چرا استصحاب حدث نمی کنید؟

س:

ج: خب آنجا هم یقین داری. سؤال این است روشن شد؟

س: در مورد طهارت یقین نیست که به طهارت شک داریم

ج: نه چرا به حدث مراجعه نمی کنید؟ خب یقین دارید مرتفع شد خب چرا به عدم جعل مراجعه می کنید؟ آن هم یقین هم مرتفع شد.

عدم جعل هم که یقیناً مرتفع شد. شارع جعل حرمت کرد.

اشکال اینها این است که وقتی یقین پیدا کردیم به جعل حرمت دیگر عدم جعل به آن بر نمی گردیم می خواهم از حالت تعبد در بیاید تصور ذهنی کنیم حرف اینها به حرف آنها. آن دو حرف خوب برای شما روشن شود. آنها می گویند شما در آنجا می گوید که آن حالت عدم قیام برداشته شد حالت حدث برداشته شد فقط استصحاب طهارت می کنیم استصحاب قیام می کنیم خب اینجا هم همین طور. درست است در شریعت اصل بر عدم جعل است. اول هیچی نبود حالا شارع جعل کرد تا جعل کرد آن عدم جعل برداشته شد. اگر عدم

جعل برداشته شد را دومرتبه باز به عدم جعل بر می گردیم؟ آن جعل که قطعاً برداشته شد. چیزی که قطعاً برداشته شد دیگر باز به آن بر نمی گردیم. روشن شد؟

پس شما ابتدائاً قبل از اینکه وارد بحث شوید این شبهه را در ذهن داشته باشید که چطوری مثلاً مرحوم آقای خویی می خواهند این شبهه را حل کنند. عرض کردم از اولی که ایشان گفتند خیلی محل استشکالات بود به اصطلاح. عرض کنم که مرحوم آقای خویی چند اشکال از این طرف و آن طرف ذکر می کنند حالا من تصمیم گرفتم که اشکالاتی که بر محقق نائینی است را اول عبارت نائینی را بخوانیم بعد جواب ایشان را. اشکالاتی که بر غیر محقق نائینی است از این کتاب نائینی می خوانیم. ایشان شروع کردند به جواب اشکالات. آن اشکالی که من گفتم بعد می آید. اشکال اول و ظهر بما ذکرناه من تقریب المعارضه صفحه ۳۹ لا یرد علی الفاضل النراقی ما ذکر فی الکفایه من انه

اشکال کفایه این است که اگر به نظر عرفی نگاه کنیم این زن حرمتش باقی است. اگر به نظر دقی نگاه کنیم نه استصحاب عدم مجعول جاری نمی شود. چون به نظر دقی زنی که خون دارد با زنی که ندارد فرق می کند.

تارة إلى المسامحة العرفية فأجرى استصحاب الوجود، و اخرى إلى الدقة العقلية فأجرى استصحاب العدم

حالا من می خوانم فأجرى استصحاب عدم به خاطر تسامح عرفی است و الا فأجرى استصحاب العدم درست است.

س: در خود عربی این ... را می خوانند

ج: فاصله می اندازند و الا متصلانه. خیلی کشورهای عربی در این جهت سعی می کنند هستند مثل اینکه فارسی را در رادیو تلوزیون خراب می کنند آنها هم دارند اما بعضی هایشان خیلی مقید هستند مثل این خارجی ها هم همین بلا نسبت بی بی سی عربی را گوش می کنید چنان اعراب و خصوصیات و نکات فنی عربی را به کار می برد که یک جا هم اشکال به آن وارد نیست. البته آن که من گوش کردم.

فأجرى استصحاب العدم، لكون الماء غير المتمم غير الماء المتمم بالدقة العقلية، فاعترض عليه بأن المرجع

اعترض في الكفایه. و فاضل نراقی

بأن المرجع في وحدة الموضوع و تعدده هو العرف، و العرف يرى الموضوع واحداً، و الكثرة و القلة من الحالات، فلا مجال

لإنكار استصحاب النجاسة

این راجع به اشکال کفایه

هذا و أنت ترى

آقای خویی از این اشکال جواب می دهند

أن المعارضة المذكورة لا تتوقف على لحاظ الموضوع بالنظر الدقي، بل بعد البناء على المسامحة و القول بوحدة الموضوع يجري استصحاب بقاء النجاسة و استصحاب عدم جعل النجاسة بالنسبة إلى حال الكثرة

البته مثال ایشان جایی است که یک آبی نیمه کر است نجس شده است یک نصف کر دیگر هم روی آن ریختیم. آیا پاک می شود یا خیر؟ آن هایی که گفته اند استصحاب به خاطر اینکه نجس است هنوز. چون باید کّر روی آن ریخته شود. آنها هم گفته اند استصحاب نه گفته اند اذا بلغ الماء قدر کّر.

لكون المتيقن هو جعل النجاسة لما لم يتمم، فتقع المعارضة بين الاستصحابين مع أخذ الموضوع أمراً عرفياً

این خلاصه اشکال مرحوم آقای خویی که امر عرفی است و این نکته این است. عرض کردیم سابقاً که این نکته این نیست خب معروف شده است در کلماتشان. نکته اساسی تر که یکی از نکاتی است در خود استصحاب، چون آقایان تاریخش را ندیده اند این در خود استصحاب هست. در خود مطلب. و این نکته نیست که نظر دق و نظر عرفی باشد. درست است آقایان متأخر ما گفته اند بحث فنی اش این است که حیثیاتی که در لسان دلیل شرعی اخذ می شود تعلیلی هستند یا تقییدی. نکته فنی اش این است چون بنایشان این است که حیثیات در احکام عقلی حیثیات تعلیلی هستند و کرارا عرض کردیم حیثیت تعلیلی حیثیتی است که حکم روی متحیث رفته است حیثیت تأثیرگذار نیست فقط سبب است برای عروض حکم خود حیثیت تأثیرگذار نیست. اما حیثیت تقییدی اصطلاحاً جایی است که حکم روی حیثیت و متحیث معا رفته است. نه اینکه دیگر حیثیت بی ارزش باشد لذا این را می گویند حیثیت تقییدی. مثلاً در باب همین حیض که مثال زدیم آیا وجود حالت حیض منشأ می شود که ذات این زن حرام می شود نه به وصف جریان دم. خون حیض که آمد اگر ذات زن حرام شد بعد از انقطاع دم هنوز آن ذات محفوظ است لذا هنوز هم حرام است. نکته اش این است. آن نکته آنجا آن است البته این هم نکته دیگری است گفته اند آقایان اما اگر حیثیت را ما تقییدی گرفتیم ذات زن حرام نمی شود زن به لحاظ وجود دم حرام می شود. لذا یکی از نکات در باب استصحاب این است این خودش نکته ای است نه این نکته ای که فرمودند. اگر حیثیت را تعلیلی گرفتیم و این هم استصحاب نیست من توضیحاتش را عرض کردم نتیجه اش با استصحاب یکی است. این استظهار است نه استصحاب. و لذا هم عرض کردم دیروز

معیارش این است که شما ابداع نمی کنید استظهار می کنید. شما می گوید استصحاب می کند اگر گفت فاعتزلوا النساء فی المحیض، این محیض حیثیت تعلیلی است و الا حرمت به ذات زن خورده است.

اگر حرمت به ذات زن خورد بعد از انقطاع هم حرام است فرق نمی کند تا یقینا حلال شود که با اغتسال است. اما اگر حیثیت را تقییدی گرفتیم، این نکته خیلی لطیفی است این خیلی سریان در اصول دارد این را توجه کمتر کرده اند. مراد از حیثیت تقییدی یعنی خود محیث و حیثیت هر دو موضوع حکم هستند. متحیث در مثال ما همان مسئله خانوم هست حیثیتش هم وجود دم حیض است. اگر این شد با انقطاع دم درگی نیست موضوع عوض می شود. حالا ایشان اسمش را گذاشته اند دقت عقلی نه این نیست نکته این است. و این ما در فقه داریم مثلا همین آب که الآن ده کرب بود رنگش قرمز شد آیا ذات آب نجس است با رنگ قرمز شدن؟ خب بعد از زوالش هم نجس است. سر جریان مطلب این است. نتیجه اش هم با استصحاب یکی است اما آن استظهار است استصحاب نیست. ما این را سابقا در مقدمات استصحاب توضیح دادیم. آن سرش این است که ذات آب نجس شده است خب مطهر می خواهد. زوال تغیر باید دلیل بیاید مطهر است. دلیل نیامده است آب نجس است. اما اگر حیثیت تقییدی گرفتیم، ذات آب با وصف تغیر نجس است. حالا تغیر رفت دیگر نجس نیست. چون ذات آب نجس نشد.

پس این حیثیت را تقییدی بگیریم یا تعلیلی بگیریم. و این در جاهای دیگر هم دارد من چون این را کدام یکی از آقایان سؤال کرد گفتیم حالا یک وقت دیگر متعرضش می شویم. روی مسئله مشتق که خیلی معروف است در کفایه هم آمده است که الزوجه الکبیره زوجته الصغیره بحثی که دارد این را از زمان فخر المحققین فقهای ما یعنی اصولیین مبتنی کرده اند بر مسئله مشتق. چون سنی ها هم مشتق مبتنی کرده اند. ما آنجا توضیح دادیم که این مسئله مبتنی بر مشتق نیست اینها اشتباه کرده اند. این مسئله مبتنی است بر مطلب دیگری و آن اینکه این حیثیت در آنجا تعلیلی است یا تقییدی است. حیثیت أم الزوجه. این حیثیت تعلیلی است یا تقییدی. نکته اش آن است نه این که اینها نوشته اند. و این اختصاص باز به آن مورد هم ندارد. اگر انسان خانمی را گرفت بعد طلاقش داد بعد خانم با یک آقای دیگر ازدواج کرد از آن شوهر دوم دختری گیرش آمد این دختر به شوهر اول حرام است یا خیر؟ یعنی در وقتی که زن این اقا بود دختر نداشت بعد از اینکه از این جدا شد از شخص دیگری دختر پیدا کرد. این هم بر می گردد به همین.

نگویید بنت الزوجه الآن زوجه نیست درست است الآن زوجه نیست در وقتی که زوجه بود بنت نداشت در وقتی که زوجه نیست بنت دارد پس این برایش صدق بنت الزوجه نمی کند اما این نکته نیست. نکته آن حیثیت تعلیلی است یا تقییدی. ما عرض کردیم در باب مثلا

همان مساحره تحریم مساحره بحث مشتق هم روایتش را آوردیم خلافاً لاقایان که رفته اند روی مسئله منقضی مبدأ و فلان اصلاً آن بحث آن نیست. آن تحریف بحث است. می گویم این توسط مرحوم فخر المحققین آمد بعداً اقایان ما دنبالش رفته اند. آن بحث تابع این است و آن بحث این است که شما با خانمی که رابطه زوجیت پیدا شد، هر زن دیگری که با این خانوم رابطه بنتیت پیدا کند حرام می شود. ذاتش حرام می شود. می خواهد عنوان بنت الزوجه صدق بکند یا نکند. اینجا حیثیت تعلیلی است. در باب مساحره حیثیت تعلیلی است نه تقییدی باشد. یعنی زنی که زوجه شما شد ذات این زن آنچه که از آن زن به عنوان بنتیت با نسبت بنتیت تبلور پیدا می کند این حرام است. نمی توانیم آن را بگوییم. حالا می خواهد صدق بنت الزوجه در همان وقت بکند یا خیر. دنبال صدق بنت الزوجه نیستیم. استظهار از لسان دلیل شد آنجا حیثیت تقییدی. این اجمال مطلب و اما جواب مطلب به طور کلی نه به طور خاص، اگر شک شود حیثیت تقییدی است یا تعلیلی عرض کردیم طبق قاعده این است احکام عقلی که کلاً حیثیات تعلیلی است. احکام عقلی تقیید نمی زند. اما احکام شرعی به طور طبیعی حیثیات تقییدی است. به طور طبیعی. گاهی هم ممکن است حیثیت تعلیلی باشد باید از لسان دلیل استفاده کنیم. پس این هم قاعده کلی اش. در احکام عقلیه حیثیات تعلیلی است عنوان نمی گیرد احکام عقلی عنوان نمی گیرد. در احکام شرعیه و لذا هم یک بحثی دارند که اگر شک در قدرت عقلی کردیم مجرای احتیاط است. شک در قدرت شرعی کردیم مجراً برائت است. درست است این مطلب چون قدرت عقلی حیثیتش تعلیلی است تقیید نیست. اما قدرت شرعی چون در لسان دلیل اخذ شده است حیثیتش تقییدی میشود.

س: این تفاوت به خاطر بنای عقلا است؟

ج: چون هر دو یک نوع قانون هستند. احکام عقلی قانون نیستند. معیارهای قانون هستند. احکام عقل عملی قانون نیستند. تا جعل دنبالش نیاید صلاحیت ندارد برای قانونیت. گفت الاحکام الشرعیه الطاف فی الاحکام العقلی. قانون کلاً این طور است. یعنی شما نمی توانید بگویید در یک کشوری بگویید به حکم عقل این طور است پس باید قانن این طور باشد. خیل خب قانون این طور است. اینکه شما بگویید به حکم عقلی این طور است پس قانون باید این طور باشد این نیست همچین چیزی ما نداریم.

س: احکام عقلیه ...

ج: اصلاً حیثیات تقییدی نیست. عرض کردم در باب مساحره مثلاً مرحوم خویی اشکال داد که شوهر بعد از فوت زن آن را نشورد چون زوجیت دیگر صدق نمی کند. خب آنجا هم گفتیم حیثیت ظاهراً تعلیلی است یعنی ذات زن ذات این بدن بر او حلال می شود حالا می خواهد زنده باشد یا مرده باشد. و گفتم آن که امیر المؤمنین حضرت زهرا را غسل دادند این خارج شده. نه ظاهرش جایز است.

پس بنابراین، این بحث بحث درستی هم هست اما این نتیجه اش با استصحاب یکی می شود اما الآن ما روی این بحث نمی کنیم.

س:...

ج: دیگر استصحاب معنا ندارد. یعنی اگر شما حیثیت تعلیلی فهمیدید، حکم باقی است. اگر شما حیثیت تقییدی فهمیدید حالا فرض کنید ما یا نفهمیدیم یا این قاعده را قبول نکردیم بحث سر این است.

س: شک کردیم قلیل قلیل است

ج: آهان می شود مثال استصحاب حالا من توضیحاتش را بعد چون آخر می خواهم بگویم بعد از خواندن بحثهای آقای خویی و مناقشات خودمان آنجا برای شما روشن تر می شود. پس بنابراین مرحوم خویی از این راه وارد شده اند که حرف بدی هم نیست نمی خواهیم بگوییم حرف بدی است. ایشان می گوید ما به نظر عرفی نگاه می کنیم در نظر عرفی این اشکال خودش قابل دفع است لکن یا اگر بنای به آن تقریبی که ما کردیم جور دیگر. این اشکال اول. اشکال دوم اشکال شاگرد مرحوم نراقی مرحوم شیخ است بر ایشان. عرض کردم مرحوم شیخ انصاری سه سال در کاشان می مانند در اوایل جوانی پیش مرحوم نراقی دوره دیده اند. در همین سه سالی که بوده است. با اینکه مرحوم نراقی هم حالت مرجعیت و گرفتاری زیاد داشته است اما شیخ از ایشان استفاده کرده است ولو شیخ خیلی از اینها قوی تر است فقها و اصولا.

و ظهر بما ذكرناه ايضا عدم ورود اعتراض الشيخ على الفاضل النراقي بما حصله ان الزمان ان كان مفردا فلا يجرى استصحاب الوجود لعدم اتحاد الموضوع و يجرى استصحاب العدم. و ان لم يكن الزمان مفردا فيجرى استصحاب الوجود لاتحاد الموضوع و لا يجرى استصحاب العدم فلا

لا يجرى استصحاب العدم را توضیح نداده است. این همان نکته ای است که ما در آن مثال عرفی زدیم. ظاهرا نظر شیخ به آن باشد. فلا معارضه بین استصحابین اصلا.

این اشکال شیخ. البته عرض می کنم آقای خویی این فلا یجرى استصحاب العدم ایشان را توضیح نداده است باید این را هم توضیح می داد. و ذلک، جواب آقای خویی. لما قد اوضحنا من وقوع المعارضه مع عدم كون الزمان مفردا، البته آقای خویی گفت بله قبول داریم اگر زمان مفرد باشد استصحاب جاری نمی شود. مفرد در اصطلاح آقای خویی است در اصطلاح شیخ قید. گفته است اگر زمان ظرف باشد جاری می شود لکن استصحاب عدم جاری نمی شود. اگر زمان قید باشد استصحاب وجود جاری نمی شود.

فیقال ان ذلک موضوع الواحد کان حکمه کذا و شک فی بقاءه فیجری استصحاب بقاءه

این راجع به استصحاب وجود

و يقال و ایضا ان هذا الموضوع لم يجعل له حکم فی الاول. فی الاول شاید مراد فی الازل بوده است. یا من الاول مثلاً.

لا مطلقاً و لا مقیداً بحال. مراد از مقیداً بحال وجود دم و المتیقن جعل حکم له حال کونه مقیداً بوجود دم فیبقی جعل حکم له بالنسبه الی غیر این حالت یعنی ارتفاع دم تحت الاصل فتقع المعارضه بین الاستصحابین مع حفظ وحده الموضوع عرفاً. این باز ایشان تکرار فرموده اند که بله آن وقت فقط می ماند این قسمت که چرا این را در مثال های بعدی توشیح داده اند مرحوم خوئی در بحث بعدی و به همین مقدار اکتفای اجمالی به کلام شیخ

و ما ذکرناه عین ما ذکره الشیخ رحمهم الله من الوجه العدم جریان الاستصحاب البتہ یک بحثی هست که در حمزه وصل اگر الف لام بیاید باز هم حذف می شود حمزه یا خیر. نمی دانم این بحث را دیده اید یا خیر؟ مثلاً همین جا لعدم جریان الاستصحاب بخوانیم یا لعدم جریان الاستصحاب. لا استصحاب. الف حمزه وصل می افتد با الف لام یا خیر. بله عرض کنم صحیح این است که الف می افتد حمزه وصل می افتد. فرق نمی کند وجود الف لام. دیگر توضیحش جای دیگر.

من الوصل لعدم جریان الاستصحاب فی الشبهات الموضوعیه اذا کان الشک من ناحیه المفهم که ما الآن عرض کردیم مرحوم خوئی تشبیهش به آن کرده اند.

کما اذا قال المولا اکرم العلما و کان زید عالماً فزالت عنه ملکہ العلم و شککنا فی جهة وجوب اکرامه من جهة الشک فی شمول مفهوم العالم لمنقضى عنه المبدأ و اختصاصه، البتہ او باید باشد اینجا حالا واو داده اند. یا عالم شامل این می شود چون سابقاً عالم بود و اختصاصه احتمال هم می دهیم که کسی که بالفعل عالم باشد. من توضیح را عرض کردم این بحث مشتق در حقیقت این است. یک تصویری بوده است اختصاص به مشتق هم ندارد به حالاتی که در شیء جامد هم هست می آید. یک دفعه آن یک حالتی پیدا نشده است یا مبدأ پیدا نشده است خب آنجا صدق نمی کند یک دفعه یک حالتی پیدا می شود یا مبدأ پیدا می شد بعد زوال پیدا می کند. این محل کلام است. چون این تصور هست برای صدق مثلاً چوب بوده است بعد این را تراشیده اند قلم کرده اند بعد حالا مثلاً این قلم را برداشته اند ریز ریز کرده اند که تراشه صدق می کند قلم صدق نمی کند. به این تراشه می شود گفت قلم یا خیر؟ این دیگر مشتق هم نیست بحث مشتق هم نیست. این پنبه بوده است حالا ریز ریزش کرده اند صدق ورق هم بر آن نمی کند. یا فرض کنید به اینکه این میوه درخت فرض کنید قوره

.....
بوده است. تامادام قوره هست به ان انگور نمی گویند. بعد انگور شد. بعد از اینکه انگور شد خشک شد کشمش شد. آیا می شود به آن گفت انگور؟ چون در یک حالتی انگور بود. زید مثلاً جوان بوده است رفته است بقالی دو سال بقال بوده است بعد هم بقالی را رها کرده است حالا رفته است در برق کار می کند. پس تا قبل از اینکه بقال شود تا قبل از انصاف نمی شود به آن گفت بقال. در حالی که بقال است می شود به آن گفت بقال. در حال زوال محل کلام است. این بحث مشتق به آن طول و تفصیل، نکته فنی اش این است. یعنی نکته فنی اش این است که مادام این فرد یک سال دو سال یک ماه دو ماه بقال بود این می شود هنوز به این بقال گفت. این فرق می کند با قبل از بقالی. قبل از بقالی نمی شود به آن گفت بقال. حالا فرض کنید بنده در قم هیچ وقت بقال نبوده ام. به من نمی شود گفت بقال. اما یک بار رفتم بقالی کردم این فرق می کند. ولو در دو حالت بقال نیست خوب دقت کنید این بحث مشتق اختصاص به مشتق ندارد این بحث یک بحث کبروی است در جوامد هم می آید. خیلی بحث روشنی هم هست. قبل از وجود یک حالت مثلاً تنه درخت بود به آن می گویند قلم؟ خیر. همین را تراشیدند قلم شد حالا به آن می گویند قلم. همین را برداشتند خرد کردند شد تراشه چوب دیگر به این قلم نمی گویند. عنوان قلم رفت دیگر. می گویند این فرق می کند تا تنه درخت بود نمی شد به آن بگویند قلم. اما به این تراشه می شود گفت قلم. چون در یک زمانی قلم بود. همین کافی است که صدق قلم بر آن بکنند. در مشتق هم همین طور است. پس تا قبل از تلبس قطعاً صدق نمی کند. حین تلبس قطعاً صدق می کند. حین تلبس محل کلام است. آن بحث مشتق که این همه سر و صدا کرده اند ما برای شما خیلی واضح و روشن توضیح دادیم. اختصاص به مشتق هم ندارد اینکه مرحوم در کتب اصحاب اینها که بعضی از جوامد هم مثل زوج و اینها که به همین مناسبت مثال زوج اختصاصی به جوامدی از قبیل زوج و زوجه هم ندارد. مطلق جوامد هم می آید فرق نمی کند. چون یک حالت قبل از این حالت دارد حالت قبل از قلم شدن دارد یک حالت بعد از قلم شدن. قبل از اینکه درخت قلم شود تنه درخت نمی گویند قلم این مسلّم است. وقتی هم قلم از آن درست کردند به آن می گویند قلم. این هم مسلّم است. حالا آن حالت هم رفت. تراشیدن شد تراشه چوب. می شود به آن گفت قلم یا خیر. تمام بحث سر همین است.

آن آقایانی که می گویند می شود می گویند همین تلبس باقی است. آن آقایانی که می گویند نمی شود می گویند نظر عرف همین است. می گویند بالفعل قلم است این که بالفعل قلم نیست. این تراشه چوب است. به آن قلم نمی شود گفت. مشتق هم همین طور. من جهة الشک فی شمول مفهوم العالم للمنقضى عنه المبدأ یا مثال هایی که من عرض کردم به قوره نمی شود گفت انگور. انگور شد کشمش شد به کشمش می شود گفت انگور؟ یک فطره زمانی انگور بود می شود به آن گفت انگور یا خیر؟

فليس في المقام شك في شيء من الامور الخارجيه بل الشك انما هو جعل شارع سعه و ضيقا فيجری التعارض بين الاستصحابين الى اخره. بعد ايشان يك نکته اي راجع به موضوعات خارجي مي گویند كه خود آقایان مراجعه كنند بقي الكلام في الاشكالات التي ذكروها في المقام. اشكال اول همين فرق بين مثالي كه من زدم كه بعد اقای خویی توضیح می دهند. فردا انشاء الله.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين